

دکتر محمد جعفری قنواتی

پژوهشگر و نویسنده

«شاهنامه و کارکردهای امروزی آن»

نشست سوم / ۱۶ شهریور ۱۴۰۳

گالری یافته

در نوشتار پیش رو، به شاهنامه و کارکردهای امروزی آن خواهیم پرداخت؛ حوزه فعالیت من، فولکلور با تمرکز بر افسانه‌ها است.

از دیرباز به شاهنامه علاقه داشتم. پدربزرگ من تاجر بود و به مناطق مختلفی از جمله کویت و بغداد زیاد سفر می‌کرد. اواخر عمرش نابینا شده بود، من خردسال بودم. یک روز در میان، یک نفر می‌آمد و برایش قرآن و شاهنامه می‌خواند. البته بعدها که به شاهنامه نگاه کردم، متوجه شدم بسیاری از ابیاتی که آن مرد می‌خواند، بیت‌های الحاقی شاهنامه بودند. با این حال، علاقه من از همان زمان شکل گرفت. از زمان جوانی بسیاری از ابیات شاهنامه را در حافظه دارم. چیزی که در این سال‌ها فهمیدم این است که هیچ‌کس نمی‌تواند درباره تاریخ و فرهنگ ایران، در هر زمینه‌ای پژوهش کاملی انجام دهد، بی‌آن‌که شاهنامه را چندین بار به صورت دقیق خوانده باشد.

مقدمه‌ای را بیان خواهم کرد تا به مبحث اصلی که بازتاب شاهنامه در فولکلور ایران هست، برسم. در ایران هیچ کتاب ادبی‌ای به اندازه شاهنامه و هیچ شاعری به اندازه فردوسی، در حوزه فولکلور بازتاب پیدا نکرده است. داستان‌های مختلفی از فردوسی و این‌که چگونه شاهنامه را سروده است، وجود دارد. در برخی موارد تصویری قدسی به او داده‌اند. برای مثال گفته‌اند که حضرت علی فردوسی را شفا داد؛ گفته می‌شود فردوسی وقتی می‌بیند کشورش سرشار از ظلم و ستم است، تنباکو را آب می‌کند و در چشم خود می‌ریزد تا کور شود و این ظلم و ستم را نبیند. مدتی بعد حضرت علی به خوابش می‌آید، او را شفا می‌دهد و می‌گوید «ایران به تو نیاز دارد، برو و شاهنامه را بنویس، ایران از من است و من از ایرانم». درباره هیچ شاعر

دیگری مطلقاً چنین افسانه‌هایی وجود ندارد، در حالی که این دست افسانه‌ها درباره فردوسی بسیار زیاد است.

بخشی از فردوسی‌نامه مرحوم ابوالقاسم انجوی شیرازی، شامل همین افسانه‌ها است. درباره چگونگی سرایش شاهنامه هم همین داستان‌ها وجود دارد. استاد انجوی سه جلد از روایت‌های شفاهی درباره داستان‌های مختلف شاهنامه را منتشر کرده‌اند؛ همچنین دو جلد دیگر از این روایت‌ها نیز داشته‌اند که منتشر نشده است. من حدوداً هجده روایت را انتخاب کرده‌ام که به زودی در مقاله‌ای به چاپ خواهند رسید.

علاوه بر روایت‌ها، بازتاب نقالی را در فولکلور به خوبی می‌توان دید. علاوه بر نقالی، طومارهای نقالی هم نوشته شده‌اند. این طومارها جدا از نقالی، به عنوان یک ژانر ادبی در ادبیات عامه قابل بررسی هستند. همچنین شاهنامه‌خوانی و نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای نیز از دیگر بازتاب‌های شاهنامه هستند. در مکتب‌خانه‌ها، شاهنامه یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی بود که آموزش می‌دادند. بسیاری از ابیات شاهنامه در گچ‌بری‌ها و کاشی‌های کاخ‌ها، قلعه‌ها و حتی اماکن متبرکه نوشته شده است. برای مثال در بقعه حضرت خضر در همدان و شوشتر بیت‌هایی از شاهنامه گچ‌بری شده است. بسیاری از افراد نام فرزندان‌شان را از نام قهرمانان شاهنامه انتخاب کرده‌اند. به طور کلی می‌توان گفت، هیچ حوزه‌ای از فولکلور را نیست که شاهنامه در آن بازتاب نیافته باشد. وقتی از حماسه ملی سخن می‌گوییم، مراد چنین اثری است که در تار و پود یک کشور خودش را نشان می‌دهد.

حال سوالی که مطرح می‌شود این است: چرا شاهنامه چنین موقعیتی دارد؟ چرا بقیه کتاب‌ها چنین جایگاهی ندارند؟

از میان سایر کتب ادبی، مهم‌ترین آن‌ها دیوان حافظ است که در فاصله بسیار زیادی از شاهنامه از جهت بازتاب و بازخورد از فرهنگ ایرانی قرار دارد. به گمانم سه عامل در قرار گرفتن شاهنامه در چنین موقعیتی موثر بوده‌اند؛ نخست، برای خلق شاهکاری در عرصه ادبیات و هنر، لازم است آن اثر نه به مسائل روزمره، بلکه به مسائل اساسی بشر بپردازد؛ مسائلی که بی‌تاریخ هستند، از قرن‌ها و هزاره‌ها پیش مورد توجه بشر بوده و تا امروز هم اهمیت دارند. مسائل عام بشر، مثل داد و بیداد، خرد و بی‌خردی، عشق و نفرت، زندگی و مرگ، نام و ننگ، وفاداری و بی‌وفایی، بر سر پیمان بودن و پیمان شکستن، جنگ و صلح، فروتنی

و تکبر، بی‌نیازی و آز، رنج و گنج، شادی و غم، امید و ناامیدی، میهن‌دوستی و خیانت و... این مفاهیم مستقل از این که ما در چه دوره‌ای زندگی می‌کنیم، همیشه مورد توجه بشر بوده‌اند. این مسائل آن قدر برای فرهنگ ما اهمیت دارند که نمونه‌های بسیاری از آن‌ها را در شاهنامه می‌بینیم. برای مثال سیاوش پیمان شکستن را یک کار اهریمنی می‌داند، حتی پیمانی که با افراسیاب می‌بندد.

در داستان کوتاه دیگری به نام «تازیانه بهرام»، بهرام تازیانه‌اش را در میدان نبرد جا می‌گذارد و به پدر و برادرش اعلام می‌کند که می‌خواهد به میدان بازگردد و تازیانه را بردارد. آن‌ها تلاش می‌کنند با وعده تازیانه جواهرنشان و امثالهم او را از بازگشت به میدان نبرد منصرف کنند. بهرام در جواب آن‌ها می‌گوید «من نامم به ننگ آغشته می‌شود اگر تازیانه‌ام به دست دشمن بیفتد».

چنین گفت با گِیو بهرامِ گرد / که این ننگ را خوار نتوان شُمرْد!

شما را ز رنگ و نگارست گفت / مرا آن که شد نام با ننگ جفت

اهمیت نیفتادن سلاح به دست دشمن، هنوز هم در فرهنگ ما وجود دارد؛ در ارتش می‌گویند سلاح مثل ناموس سرباز است که این نشانی از تداوم اهمیت این مساله است. این ارزش‌ها گاهی درباره دشمنان ما نیز صدق می‌کند؛ کیخسرو در جایی از شاهنامه به پیران پیشنهاد می‌کند به ایران بیاید و در ایران زندگی کند. پیران در پاسخ می‌گوید:

مرا مرگ باید بدان زندگی / که سالار باشم، کنم بندگی

در اولین مصاف رستم و افراسیاب، افراسیاب تقاضای صلح می‌کند. رستم نمی‌خواهد این درخواست را بپذیرد. در اینجا کی‌قباد به رستم می‌گوید:

به رستم چُنین گفت پس کی‌قباد / که چیزی ندیدم نکوتر ز داد!

نبیره فریدون و پورِ پَشنِگ / به سیری همی سر پیچد ز جنگ،

سَزَد گر هر آن‌کس که دارد خرد / به کَرّی و ناراستی ننگرد!

جنگ در شاهنامه، بنا به موضوع و روایت آن، بسیار برجسته است. ولی این چنین ابیات و شخصیت‌هایی هم دارد که اگر در زمان جنگ دشمن تقاضای صلح کند، آن را بپذیرد.

عامل دوم رواج شاهنامه در میان مردم، این نکته است که شاهنامه مفاهیم ذکرشده را به صورت تجریدی بیان نمی‌کند. به این معنا که یک دستور کلی و اخلاقی صادر نمی‌کند؛ بلکه این مفاهیم را در قالب داستان، به زبان هنری و به بهترین شکل ممکن طرح می‌کند. این عامل باعث شده عامه مردم به شاهنامه روی بیاورند و به آن اقبال داشته باشند.

اما این‌ها نمی‌توانند تنها عوامل در رواج و بزرگی شاهنامه باشند. پیش از زمان فردوسی، چندین شاهنامه به نظم یا به نثر سروده شده بودند. چرا «تاریخ بلعمی» این جایگاه ویژه را پیدا نکرده است؟ چرا ترجمه «نهایة العرب» که ترجمه‌ای از «خدای‌نامه‌ها» بود، به این درجه نرسید؟ چرا «تاریخ ثعالبی» و دیگر شاهنامه‌های پیش از فردوسی دوام نیاوردند و از بین رفتند؟ پاسخ احتمالی این است که حضور شاهنامه فردوسی چنان به لحاظ هنری قدرتمند بود، که شاهنامه‌های دیگر خواننده زیادی نداشتند، نسخه‌برداری از آن‌ها صورت نگرفت و بدین ترتیب طبیعتاً از یاد رفتند. از مقایسه شاهنامه با نسخ دقیق «تاریخ ثعالبی» یا «گشتاسپ‌نامه» که به دست ما رسیده‌اند، می‌توان دلیل ماندگاری شاهنامه را دریافت.

عامل سوم اهمیت شاهنامه به گمان من این است که روح ملی‌گرایی در هیچ اثری به اندازه شاهنامه پررنگ نیست. در همه داستان‌های مختلف شاهنامه، این روح ملی قابل مشاهده است. سیاوش وقتی به توران می‌رسد و با استقبال تورانیان روبه‌رو می‌شود، اشک می‌ریزد. تلاش می‌کند اشکش را از پیران مخفی کند ولی پیران متوجه می‌شود.

از ایران دلش یاد کرد و بسوخت / بگردار آتش همی بر فروخت

بهرام چوبین به رغم این که خسرو پرویز او را می‌کشد، در آخرین لحظات زندگیش به خواهرش می‌گوید:

بر این بوم دشمن ممانید دیر / که من ماندم و گشتم از گاه سیر!

نصیحت می‌کند که زیاد در سرزمین دشمن نمانید.

مرا دَخمه در شهر ایران کنید! / به ری کاخ بهرام ویران کنید!

یکی از اولین شخصیت‌هایی که در ادبیات داستانی ما جدای از اینکه پادشاه ایران چه کسی است، به ایران ابراز وفاداری می‌کند، بهرام چوبین است. و در حقیقت فردوسی است که این حرف را در زبان بهرام چوبین

می‌گذارد. این روحیه در ثعالبی و دیگر کتب وجود ندارد. فردوسی به ما یادآور می‌شود که باید ایران را دوست داشته باشیم؛ ایران به مثابه ایران را باید دوست داشته باشیم. رستم فرخزاد در نامه‌اش می‌نویسد: خوشا باد نوشین ایران‌زمین.

این روح ملی‌گرایانه در بسیاری از موارد بر یک بستر امیدوارانه طرح می‌شود. و همین امر تأثیرات آن روح ملی را دوچندان می‌کند.

که گردون نگرده جز از بر بهی / به ما بازگردد کلاه مهی!

تصور کنید اگر این بیت را در شب‌های شاهنامه‌خوانی بخوانند، چه تأثیر امیدوارکننده‌ای می‌تواند بر شنونده بگذارد! و این بیت را فردوسی در دوران ضحاک نقل می‌کند.

این روح ملی‌گرا باعث شده شاهنامه در طول بیش از هزار سال پس از زمان سرایشش تا امروز، موتور محرکه دفاع ایرانیان از هویت ملیشان باشد. هر جا که هویت ایرانی مورد حمله قرار گرفته، ایرانیان متوسل شده‌اند به شاهنامه. مردم ما پس از پذیرش اسلام کم‌کم به این درک رسیدند که باید به هر دو وجه فرهنگمان توجه کنند. این درک نیز هم در شاهنامه و هم آثار دیگر شعرای ما وجود دارد و شاید بهترین فرمول‌بندی آن در مولوی جلوه می‌کند: شیر خدا و رستم دست‌انم آرزوست. فردوسی هم چنین نگاهی داشته است:

بر این زادم و هم بر این بگذرم / چنان دان که خاکِ پیِ حیدرم!

از همین جهت است که قوم‌گرایان و ایران‌ستیزان در هر نقطه‌ای از جهان، همواره بر شاهنامه متمرکز شده‌اند. تبلیغاتی که علیه شاهنامه شده، علیه هیچ اثر دیگری اتفاق نیفتاده است؛ برای مثال ضد زن، به فردوسی اشاره می‌کنند، علیه او تبلیغات منفی رواج می‌دهند. دلیل آن است که فردوسی نخ تسبیح هویت ماست، ما باید به وسیله شاهنامه، روح ملی را تقویت کنیم و با هرچه هویت ملی ما را تضعیف می‌کند، مبارزه کنیم. قوم‌گرایان تبلیغات بسیاری در جهت ایران‌ستیزی کرده‌اند و آن را موجه جلوه داده‌اند؛ اما باید بدانیم که ما مجموعه‌ای از قوم‌ها نیستیم، ما دو هزار و پانصد سال است که یک ملت هستیم.